

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»

جواد علاءالمحدثین¹

چکیده

«توکل» و «توسل»، از سلسله موضوعات مهم بحث برانگیز در حوزه مباحث اعتقادی است. تعریف صحیح این اصطلاحات، چنان‌که با «توحید» از یک‌سو، و «اختیار» و «مسئولیت» انسان از سوی دیگر سازگار باشد و حریم هر دو را محفوظ بدارد، از جمله مباحث مشترک مطرح ذیل این عناوین است. در مقاله حاضر، سلسله مباحثی را که در این موضوعات - به‌ویژه توکل - ابراز شده، بازگو و نقد خواهیم کرد. در ضمن مباحث یادشده، تعریف قابل مناقشه‌ای از «توکل» مطرح و دیدگاهی درباره «توسل» به چالش کشیده خواهد شد.

نقد حاضر ضمناً رویکردی محک‌زننده به قوت مباحث و استحکام تحلیل‌های مورد نقد دارد، چرا که شخص ارائه‌کننده آن مباحث، به بازنگری‌های فراتری نیز در حوزه اصول عقاید پرداخته است، که سنجش‌توان علمی وی را می‌طلبد.

کلید واژه‌ها: توکل، توسل، نظام اسباب، شئون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم).

24-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389

مقدمه

یکی از روشنفکران دینی، که علاوه بر کسوت روحانی، صبغه دانشگاهی نیز دارد،¹ طی چند سال اخیر، مباحثی مناقشه‌برانگیز را در حوزه «شیعه‌شناسی» مطرح نمود. ایشان ضمن مباحث یاد شده در چند جلسه سخنرانی (در حسینیه ارشاد) که خلاصه مکتوبی از آن را نیز ارائه نموده، به بحث «توکل» و اندکی نیز موضوع «توسل» پرداخت و قرائتی از «توسل» را فراتر از حدود واقعی و در تقابل با حقیقت «توکل» دانست.²

نگارنده علاوه بر انتقادات مبنایی و متعددی که به مباحث یادشده در چارچوب «شیعه‌شناسی» وارد می‌داند - و بخشی از آن، طی مقالاتی به تحریر درآمده - نقدی بر مباحث ایشان در موضوع اخیر نگاشتیم تا محکی بر قدرت تحلیل ایشان در مباحث اعتقادی باشد.

به دیگر سخن، قصد از نگاشتن مقاله حاضر اولاً نقد یک بحث تحلیلی در موضوع «توکل» و نیز موضوع «توسل»، و رد تقابل مورد ادعا است که به خودی خود موضوعات حائز اهمیتی می‌باشد.

ثانیاً بررسی توانایی یک چهره روشنفکر روحانی - دانشگاهی، در جمع‌بندی موضوعاتی از مسلمات قرآنی و دینی، از باب «مشت نمونه خروار» است، تا پیش‌درآمدی باشد بر نقد مباحث بسیار مبنایی توسط شخص مورد نظر.

انتخاب این موضوع به جهت ضرورتی است که در برابر یک روند اجتماعی - دینی احساس می‌شود. این روند - به زعم نگارنده - میزان رو به افزایش نظریه‌پردازی‌های نقادی نشده دینی، با فقدان مبنایی استدلالی کافی است.

1- دکتر محسن کدیور.

2- فایل صوتی این سخنرانی‌ها در سایت شخصی ایشان و به‌علاوه آرشیو حسینیه ارشاد موجود است، ضمناً در سایت مذکور، چند خلاصه از مطالب بیان شده وجود دارد که حاوی مبانی اصلی بحث می‌باشد.

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۲۵
یکی از آسیب‌های جدی دینی در جامعه ما - به ویژه بین اقشار جوان و دانشجویان -
این است، که چهره‌های اصطلاحاً صاحب‌تریبون، پاره‌ای اوقات بیش از آن که در
اندازه تحقیقات علمی خود سخن بگویند، تحت تأثیر موقعیت‌هایی که حوادث
اجتماعی و سیاسی برای آن‌ها فراهم می‌کند نظریه می‌دهند، و در نتیجه، مسائل مهم
اعتقادی، به جای محورهای علمی، تحت تأثیر جو زدگی‌ها قرار می‌گیرد.

معنای لغوی توکل

فراهیدی در «کتاب العین» آورده است: «وکل: تقول: وکلته إلیک.. أی: فوضته». (همو،
405/5) بنابراین، توکل به معنای تفویض، یعنی سپردن کار دانسته شده است.
جوهری در صحاح آمده: «وکل: رجل وکل... أی عاجز یکل أمره إلی غیره، و یتکل
علیه... و الوکیل معروف. يقال: وکلته بأمر کذا توکیلا والاسم الوکالة والوکالة. والتوکل: إظهار
العجز والاعتماد علی غیرک، والاسم التکلان. واتکللت علی فلان فی أمری، إذا اعتمدته». (همو،
44/18)

در «معجم مقاییس» نیز، دقیقاً همین معنا آمده: «وکل... یدل علی اعتماد غیرک
فی أمرک... والتوکل منه، وهو إظهار العجز فی الأمر والاعتماد علی غیرک...» (همان،
136/6)

ابن منظور در «لسان العرب» توکل مانند عبارات فوق معنا شده و هم‌چنین آمده: «و
وکیل الرجل: الذی یقوم بأمره، سمی وکیلا لأن موکله قد وکل إلیه القیام بأمره فهو موکول
إلیه الأمر». (همو، 736/11) «وکیل شخص، کسی است که به انجام کار او اقدام می‌کند،
و وکیل نامیده شده، چون موکل او، اقدام کردن برای انجام کارش را به او سپرده، و کار
به او سپرده (موکول) شده است».

در این عبارات، توکل به معنای سپردن کار به دیگری و اعتماد به غیر در کارها دانسته
شده است. از معنایی که برای «رجل وکل» ذکر و گفته شده «در اثر ناتوانی کارش را به

دیگری می‌سپارد». معلوم می‌شود که در این ماده لغوی، واگذاری واقعی، به معنای اتکا نمودن و چشم دوختن به طرف مقابل برای وصول به نتیجه ملحوظ است.

توکل در قرآن

در قرآن کریم، مشتقات ریشه «وکل» 70 بار آمده، که جز در چند مورد اندک، همه در باب «توکل بر خداوند» است. نکته قابل توجه این که در قریب به اتفاق این آیات، معنای توکل مفروض و معلوم دانسته شده است و این دلالت بر وضوح معنای توکل در نزد مخاطبان قرآن دارد.

در این میان، آیات 3 و 4 سوره الطلاق، ضمن آن که به طور مشابه، توکل را تعریف نکرده است، مضمونی دارد که بر حقیقت معنای توکل تأکید می‌ورزد، چرا که فرموده «و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ أمره»، یعنی: و هرکس بر خدا توکل کند، کفایتش می‌کند، خداوند فرمان خود را به سرانجام می‌رساند. این آیه شریفه، هم معنای واسپاری کار از سوی شخص متوکل، و هم به عهده گرفتن امور از سوی خدای متعال به عنوان وکیل را در بردارد. در این مورد، ضمن مباحث و نقد آینده، بیشتر سخن خواهیم گفت.

توکل در روایات

در الکافی جواب امام کاظم (علیه السلام)، به سؤالی درباره «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» بدین شرح نقل شده: «التوکل علی الله درجات منها ان تتوکل علی الله فی امورک کلها فما فعل بک کنت عنه راضیا تعلم انه لا یألوک خیرا و فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلک له فتوکل علی الله بتفویض ذلک الیه و ثق به فیها و فی غیرها» (کلینی، 65/2) یعنی: توکل بر خداوند درجاتی دارد و از آن جمله است این که در همه امور بر خدا توکل نمایی، یعنی به هر چه درباره تو انجام داد، راضی باشی و بدانی که پیوسته تو را در معرض خیر و فضل قرار می‌دهد و بدانی که حکم نمودن در این مورد با او است، پس با سپردن آن، بر او توکل کن و در آن و غیر آن، بر او اعتماد نما.

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۲۷
در مستدرک الوسائل، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «ما من شیء الا و له حد قال
فقلت و ما حد التوکل قال الیقین قلت فما حد الیقین قال ان لا یخاف مع الله شیئا»
(مجلسی، 142/67)، یعنی: هیچ چیز نیست، مگر آن که حد نهایی دارد... حد توکل
یقین است... حد یقین آن است که با وجود خدا، از هیچ چیز نترسی.

شبهه همین تعبیر، از امام رضا (علیه السلام) نیز نقل شده است: «سالت الرضا علیه السلام
فقلت له جعلت فداک ما حد التوکل فقال لی ان لا تخاف مع الله احدا». (صدوق، عیون
اخبار الرضا (علیه السلام)، 49/2)

در وسائل الشیعه، بابی گشوده شده، با عنوان «باب عدم جواز تعلق الرجاء و الامل بغير
الله» (نک: حر عاملی، 214/15) که در روایات آن، به اطلاق بر همین معنا تکیه شده
است و این که مؤمن به هیچ چیز جز خداوند امید ندارد. این البته، نه به معنای انکار
تأثیرگذاری غیر خدا، بلکه بدان جهت است که او می داند تأثیر همه مؤثرهای عالم،
بسته به اذن و خواست الهی است.

در معانی الاخبار از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده: «من احب ان یکون
اتقی الناس فلیتوکل علی الله و من احب ان یکون اغنی الناس فلیکن بما عند الله عزوجل اوثق
منه بما فی یده» (صدوق، معانی الاخبار، 196)، یعنی: هر که دوست دارد پرهیزکارترین
مردم باشد، باید برخداوند توکل نماید و هر که دوست دارد بی نیازترین مردم باشد، باید
بدان چه در نزد خدا است، از آن چه در دست خود او است، مطمئن تر باشد.

روایات فوق - که از باب نمونه بود - در کنار احادیث دیگری قرار دارد که بی عملی
و دست روی دست گذاردن به نام توکل را به شدت رد نموده است. به عنوان
نمونه، در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است: «امیر المؤمنین علی (علیه السلام)... روزی
بگذشت، جماعتی را دید تندرست [و] جوان، در گوشه مسجدی نشسته و هر یکی
پوستین مسلمانی پیش گرفته، ایشان را گفت: شما چه مردمانید؟ گفتند: نحن المتوکلہ

گفتند: ما فرقتی متوکلاً نيم. گفت: لا بل انتم المتأکله، شما جماعتی بسیار خوارانيد...»
(رازی، 322/2)

و يا: «رای رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قوما لا یزرعون قال ما انتم قالوا نحن المتوکلون قال لا بل انتم المتکلون» (نوری، 217/11) یعنی: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گروهی را دیدند که زراعت نمی کردند. فرمودند: در چه حالید؟ گفتند: ما متوکلم. فرمودند: نه بلکه شما سربار (دیگران) هستید.

از روایات فوق، که به عنوان نمونه ذکر شد، تعریف و چارچوب توکل به دست می آید، که عبارت است از «سپردن نتیجه دهی عمل به خداوند، به طور مطلق، و امید و اعتماد به او (بلکه قطع امید و اعتماد از غیر) برای حصول نتیجه». در این تعریف، بی عملی و وظیفه گریزی مردود است و تمسک به اسباب، به عنوان آن که خدای متعال آن ها را وسیله وصول به نتایج قرارداده، مورد تأیید و تأکید است. در نتیجه مؤمن متوکل، درعین توسل به وسائل و اسباب، تمام امیدش را به خداوند مسبب الاسباب معطوف می دارد.

تعریف ارائه شده از توکل

گزیده ای از عبارات بیان شده در جلسات مورد نظر، در تعریف «توکل» بدین شرح است: «توکل به خداوند یعنی سپردن امور به او و او را تنها مؤثر حقیقی دانستن و اعتماد به این واگذاری... توکل تسلیم به اراده لایزال هستی و اعتماد به آن است».

ایشان در توضیح مطلب فوق، ابتدا اسباب و شرایط و نیز موانع تحقق یک امر را به مادی و غیرمادی یا طبیعی و غیرطبیعی یا ظاهری و باطنی تقسیم کرده و می گوید:

◆ برای تحقق اسباب و شرائط نوع اول (مادی، طبیعی، ظاهری) هرانسانی چه مؤمن و چه کافر، چه متوکل باشد و چه بی اعتقاد به خدا و توکل، باید کوشش کند. اعتقاد یا عدم اعتقاد او به تأثیر خداوند، دخالت در واقعیت خارجی فعل ندارد. با تحقق اسباب و علل، فعل محقق می شود، چه انسان توکل به خدا کرده باشد چه نکرده باشد، بنابراین در این مرحله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نیست و توکل واقعیت خارجی را عوض نمی کند.

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۲۹

◆ نسبت به اسباب و شرایط طبیعی و مادی، مؤمن با غیر مؤمن هیچ فرقی نمی‌کند. هر دو باید کوشش کنند و علل و اسباب یک امر را فراهم کنند. توکل در این امر تأثیری ندارد و ایمان در اینجا دخالتی ندارد... آن تأثیری که توکل در زندگی ما می‌گذارد، در اسباب و علل غیرطبیعی یا باطنی و یا رفع موانع غیرطبیعی است. به این معنا که انسان متوکل با اتصال به منبع لایزال هستی خداوند، به قدرتی دست می‌یابد و روحیه‌اش چنان تقویت می‌شود که می‌تواند آن موانع را بردارد و بر فراز آن‌ها پرواز کند. پس فکر نکنید توکل کردید دنیا عوض می‌شود، خیر؛ بلکه ما را عوض می‌کند.

◆ همه امور به دست خداوند است، چه من اعتقاد داشته باشم یا نداشته باشم، اعتقاد من چیزی به خارج نمی‌افزاید، عدم اعتقاد من هم چیزی را از خارج کم نمی‌کند. کسی که خدا را مسبب الاسباب می‌داند، همه امور را در واقع به دست او می‌داند و کسی که چنین نیست، واقعیت همان است که هست... پس توکل این‌جا چه کاره است؟ توکل انسان را عوض می‌کند. منش و روان او را تغییر می‌دهد. این انسان است که قوی شده. توکل تقویت روحیه مؤمن است. پس نقش توکل در واقعیت خارجی، از طریق تغییر جان آدمی است، نه این که با توکل، جهان مستقل از انسان تغییر کند.

◆ توکل آن موانع (روحی) را که در دسترس ما نیست از راه ما کنار می‌زند نه آن که آن موانع را خودِ خدا کنار می‌زند، مرا تقویت می‌کند، من که به او وصل شدم، مثل یک موتور برق است، خودم را که به او وصل کردم، قوی می‌شوم. از موانع عظیم‌تر می‌شوم. بالاتر از موانع می‌پریم. پس توکل، تقویت روحیه مؤمن است. فائق آمدن بر موانع روحی است. مثل مایوس شدن، بی تفاوت شدن، افسردگی، غمگین شدن.

در متنی که در سایت ایشان تحت عنوان «توکل» - به عنوان گزارش سخنرانی مورد بحث - درج شده، آمده: «پس از توکل، انسان به قدرتی دست می‌یابد که وصول به مقصود تسهیل می‌شود. این انسان است که قوی شده است. توکل تقویت روحیه مؤمن است. پس نقش توکل در واقعیت خارجی از طریق تغییر جان آدمی است نه این که با توکل جهان مستقل از انسان تغییر کند».

خلاصه تعریف ارائه شده برای توکل

از خلال سخنان فوق می‌توان اصول زیر را در تعریفی که برای توکل ارائه شده دریافت:

◆ شخص متوکل، باید به مسبب الاسباب بودن خداوند معتقد بوده، بداند که همه امور در جهان به دست قدرت خدا است.

◆ در عین حال، این را نیز باید بداند که نظام سبب و مسببات مادی و طبیعی جهان، بدون تأثیرپذیری از ایمان و توکل اشخاص (یا عدم آن) کار خود را تحت سیطره الهی انجام می‌دهد، و توکل هیچ اثری در این زمینه ندارد. اعتقاد یا بی‌اعتقادی، و توجه یا بی‌توجهی به تأثیر فراگیر خداوند در امور عالم، تأثیری در واقعیت خارجی و اسباب و موانع مادی و طبیعی ندارد.

◆ توکل، توجه کردن به تأثیر و دخالت خدا در زندگی ما است، اما تأثیر و دخالت خداوند را افزایش نمی‌دهد.

◆ تنها اثر توکل در روحيات شخص متوکل ظاهر می‌شود. در نتیجه‌ی عقیده و توجه به مسبب الاسباب بودن و سیطره الهی بر همه عالم وجود، روح مؤمن تقویت می‌شود و بر موانع روحی از قبیل افسردگی غلبه می‌یابد. «با توکل واقعیت دنیا عوض نمی‌شود و این ما هستیم که عوض می‌شویم».

در سخنرانی، از این مسئله به عنوان تأثیر توکل از طریق اسباب غیرمادی و غیرطبیعی (یعنی همان تقویت روحیه) تعبیر شده است. ماحصل بحث ایشان، در مثال ذکر شده نمایان است. وی شخص متوکل را به مثابه دنده‌ای دانسته که در نتیجه توکل او، هیچ تغییر خارجی رخ نمی‌دهد و موانع مسیر، برداشته یا کوتاه نمی‌شود، بلکه فقط و فقط روحیه او تقویت می‌شود، و در نتیجه بلندتر می‌پرد.

نقد تعریف ارائه شده از توکل

در ضمن تعریف ارائه شده از توکل، اشکالات و تعارضاتی به شرح زیر مشاهده می‌شود:

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۳۱
♦ 1- ضد و نقیض گویی، در تبیین عقیده به مسبب الاسباب بودن خداوند و این که تنها مؤثر حقیقی در عالم، خدای متعال است:

1-1- ایشان به عنوان اولین اصل، در چارچوب تبیین شده اش، مکرراً تأکید نموده که: «خداوند تنها مؤثر حقیقی در وجود می باشد»، «توحید یعنی خدا یگانه مؤثر حقیقی است که تأثیر همه مؤثرات به اذن او است»، «بعد اعتقادی توکل، باور به تأثیر تنها و نهایی خدا در وجود است»، «انسان متوکل تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود را خداوند می داند.» اما از سوی دیگر؛ در تعریف توکل، حیطة دخالت خداوند در امور شخص متوکل را، بی اندازه محدود دانسته، بلکه به صفر کاهش می دهد و می گوید: «نسبت به اسباب و شرایط طبیعی و مادی، مؤمن با غیر مؤمن هیچ فرقی نمی کند... توکل در این امر تأثیری ندارد». معنای عبارت اخیر این است که «سپردن کار به تنها مؤثر حقیقی عالم، هیچ تأثیری در شرایط خارجی شخص نمی گذارد!!»

2-1- تقسیم بندی امور بین خدا و بنده، به نام تعریف «توکل»؛ وی می گوید: اتوکل علی الله یعنی خدایا من هر کاری از دست خودم بر می آمد انجام دادم، همه اسباب مادی را فراهم کردم، اما از این جا به بعد نوبت تو است... خدایا آنچه بر عهده من بود انجام دادم، حالا نوبت تو است.

می پرسیم: معنای این نوبت بندی با خداوند چیست؟ مگر تأثیر گذاری خداوند در امور مادی و غیرمادی متفاوت، و در امور مادی محدودتر است؟ اساساً مگر برای خداوند، اسباب مادی و غیرمادی یا طبیعی و غیرطبیعی فرق می کند؟ آن همه تأکید بر «تنها مؤثر حقیقی بودن خداوند» کجا؟ و این نفی تأثیر خداوند در امور مادی شخص متوکل کجا؟ صحیح است که شخص متوکل باید «هر کاری از دستش برمی آید انجام دهد» ولی این بدان معنا نیست که در حیطة عمل کرد خویش، خود را بی نیاز از حمایت الهی و واگذاری کار به خدا بشمارد و تأثیر خداوند و واگذاری امور به او را، تنها مربوط به بعد از این مرحله بداند.

این جا مغلطه باریکی رخ داده، و سخنران جلسات گفته: توکل و سپردن کار به دست خدا معنایش این نیست که توکل من جانشین کوشش انسانی من بشود. قبلاً بیان کردیم

که توکل رافع موانع مادی نیست، رافع موانع باطنی من است. در واقع ایشان (با جایگزین نمودن افراط با تفریط) عقیده غلطی را با عقیده غلط دیگر جایگزین نموده است. نخستین عقیده غلط، «معاف دانستن شخص متوکل از اقدام و عمل» و عقیده غلط دوم «نفی تأثیر گذاری توکل، در حیطة عمل مادی است».

بله! «توکل» جانشین «کوشش انسانی» نیست، اما «کوشش انسانی» هم جای «توکل» را پر نمی‌کند.

مؤمن باید درصدد فراهم کردن اسباب کارها و رفع موانع باشد، بنابراین توکل به معنای نشستن و عمل نکردن و بدون اقدام عملی، منتظر نتیجه بودن نیست، اما شخص متوکل ضمن آن که عمل می‌کند، باید به تأثیر گذاری فراگیر و استثناناپذیر خدای متعال در همه اسباب معتقد بوده، در همه جهات، کار به خدا بسپارد و واگذار نماید. تفکیک میان اسباب مادی و غیرمادی نیز بی دلیل و مردود است.

این گمان غلطی است که هر جا کار به عهده من باشد، توکل معنا ندارد و نوبت خدا و توکل نمودن به او از این پس آغاز می‌شود. چنین باوری به معنای محدود کردن سلطه فراگیر الهی در عالم، و منافی اعتقاد توحیدی است.

ضرب‌المثل معروف و برگرفته از روایات (طوسی، 193؛ احسایی، 76/1) که «با توکل زانوی اشتر ببند.» به این معنا نیست که اول شتر را محکم ببند و در مرحله بعد، امور غیرمادی و غیرطبیعی (و مسائل روحی و روانی خود را) به خدا بسپار، بلکه مؤمن از همان لحظه و مرحله اول و در همان بخش مادی عمل که خودش انجام می‌دهد، تا همه مراحل و مراتب، نتیجه گرفتن و اثربخشی را به خدای متعال وامی‌گذارد.

3-1_ ادامه ناسازگاری در تبیین «تنها مؤثر حقیقی بودن خداوند» و «عدم تأثیر گذاری خداوند، در امور مادی و طبیعی شخص متوکل» وی، که تأثیر خداوند در امور مادی شخص متوکل را، به کلی منکر بود و گفت: «توکل واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند.» از طرفی در ادامه، مجدداً سمت دیگر تناقض را پررنگ کرده، می‌گوید: کسی که توکل کند، خدا او را کافی است. به هیچ کس احتیاج ندارد. اصلاً مگر کسی جز او هست که تأثیری داشته باشد که بخواهیم به غیر او متوسل شویم؟

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۳۳
یکبار گفته شد توکل بر خدا، در حیطة اسباب مادی هیچ مداخلیتی ندارد. (تا جایی که
وضع مؤمن و کافر در این حوزه یکسان است) حال یکبار، هر تأثیری مگر از جانب
خداوند نفی می‌شود. وی سپس با این مبنای غلط، توسل را مورد اشکال قرار می‌دهد.
ایشان با جمله «مگر کسی جز او [خدا] هست که تأثیری داشته باشد؟» گویا هر مؤثری
حتی در طول خداوند را هم منکر است. مؤثر طولی به معنی عاملی تأثیرگذار در هستی
است که غیر از خداست ولی به اذن خداوند تأثیر می‌گذارد.

در پاسخ می‌گوییم: بله، البته اسباب فراوانی در نظام عالم هستند که تأثیر دارند. همه
مؤثرینی که به اذن خدای متعال، دارای تأثیرات مادی و غیر مادی‌اند. اساساً این سخن
از کجا آمده که انسان متوکل به هیچ‌کس احتیاج ندارد؟ او به همه اسبابی که خدای
متعال برای هدف مورد نظر وی قرار داده، محتاج است.

— یادآور می‌شود ایشان، گرچه سپردن کارها به خداوند در مورد اسباب و رفع موانع
غیرمادی را در تعریف توکل آورد، اما در نهایت، اثر توکل در این حوزه را نیز به
روحیه انسان متوکل محدود نمود. یعنی انبوه عوامل و اسباب غیر مادی که در عالم
هستی وجود دارد. توکل، به زعم ایشان تنها در یک مورد مؤثر است، که عبارت از
روحیه شخص متوکل می‌باشد.

◆ 2- دومین اصل در تعریف مذکور از توکل، «تسلیم به اراده لایزال الهی» بود. این،
اصلی صحیح و لازمه خدانشناسی است اما در این سخنرانی‌ها، تصویر نارسایی از اراده
الهی ارائه شده تا جایی که هیچ دخالتی در امور شخص متوکل نمی‌گذارد و وضعیت
بیرونی او، حتی با غیر مؤمن تفاوتی ندارد. این تحلیل، «تسلیم به اراده الهی» را بسیار
کم فروغ می‌سازد.

◆ 3- «سپردن امور به خداوند» سومین اصل در تعریف یاد شده و در واقع نتیجه
به دو اصل قبل است. یعنی کسی که واقعاً خدای متعال را مسبب‌الاسباب بداند و
اراده لایزال الهی را دریابد، همه امور خود را به او وامی‌گذارد. یعنی امید دارد که
خداوند، در هر موقعیت لازم، به نفع او وارد میدان می‌شود و دست به اقدام مورد
نیاز می‌زند.

در چارچوب صحیح «توکل»، مؤمن تلاش معقول خود را انجام می‌دهد و هم‌زمان، کار را به خدا وامی‌گذارد، یعنی معتقد است که خداوند به کار او اثر و برکت می‌بخشد و هر کجا او نقص و کاستی داشته باشد، کمکش می‌کند و دستش را می‌گیرد.

اما نواقصی که در تبیین سخنان مورد نظر از دو اصل قبل وجود داشت، به این اصل نیز تسری می‌یابد و در تعریف ارائه شده، جایی برای «واگذاری واقعی چیزی به خداوند» باقی نمی‌ماند، زیرا بر اساس مطالب بیان شده (در عبارات زیر، که عین کلام ایراد شده سخنان است):

3-1- با تحقق اسباب و علل، فعل محقق می‌شود، چه انسان توکل به خدا کرده باشد چه نکرده باشد، بنابراین در این مرحله بین مؤمن و غیر مؤمن فرقی نیست و توکل واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند.

3-2- بحث توکل زاویه دید ما را نسبت به عالم تصحیح می‌کند و می‌گوید مؤمن در پس پشت این متن، همواره خدا را می‌یابد،... [این مباحث] تأثیر خداوند رادر زندگی مان افزایش نمی‌دهد، بلکه موجب می‌شود ما بفهمیم و توجه داشته باشیم که این تأثیر تا چه حد زیاد است.

3-3-... کسی که خدا را مسبب الاسباب می‌داند و کسی که چنین نیست، چه من و چه او، واقعیت همان است که هست.

بر این مبنا، عمل‌کرد نظام اسباب، برای مؤمن متوکل یا غیرمتوکل و یا حتی برای کافر هیچ تفاوتی ندارد و شخص متوکل، تنها این ویژگی اضافه را دارد که از احاطه کامل خداوند بر کل عالم و اسباب آگاه، و به آن معتقد است، اما در بعد عمل، او نیز باید مانند یک شخص کافر، تنها با تکیه بر اسبابی که برای همگان مشترک است، به نتایج دل‌خواهش برسد و خدای متعال هیچ دخالتی به نفع او در این نظام نمی‌کند.

در این چارچوب معنایی واقعی برای «سپردن» و «واگذار کردن» نیست. همه چیز فقط و فقط به تلاش بستگی دارد و بس.

◆ 4- اشکال دیگر این که سخنان مورد نظر، اساساً برای تعریف ارائه شده خویش از توکل، هیچ دلیلی ارائه ننموده‌است. ایشان البته چندین آیه قرآن در موضوع توکل را

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۳۵
(در طی سه جلسه) خوانده، ولی ابداً تعریف خود را از این آیات استخراج ننموده، و چنان که پیش تر ذکر شد، اساساً آیات الهی به تعریف توکل نپرداخته، بلکه بر مبنای تعریفی معهود و مفروض سخن گفته است، اما لااقل در یک مورد (الطلاق، 4) مضمون آیه، بر معنای صحیح توکل اشعار دارد، که سخنران در این جا مطالبی را براساس آیه، و کاملاً در تناقض با چارچوب بحث خود بیان کرده است. این مطلب را در ادامه به تفصیل می‌آوریم.

سخنان متناقض راجع به توکل

گفتیم که در بحث مورد نقد پیرامون توکل، عباراتی از این قبیل بیان شده است: «این مباحث تأثیر خدا را در زندگی ما افزایش نمی‌دهد، فقط می‌فهمیم این تأثیر چقدر زیاد است». «با توکل واقعیت دنیا عوض نمی‌شود، این ما هستیم که عوض می‌شویم». «با تحقق اسباب و علل، فعل محقق می‌شود، چه انسان توکل به خدا کرده باشد چه نکرده باشد، بنابراین در این مرحله بین مؤمن و غیر مؤمن فرقی نیست و توکل واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند». و در جمله صریح‌تری: «نه این که فکر کنید (در توکل) موانع را خود خدا کنار می‌زند، مرا تقویت می‌کند، من که به او وصل می‌شوم، از موانع عظیم‌تر می‌شوم... پس توکل تقویت روحیه مؤمن است».

در عبارت اخیر تصریح شده که در فرایند توکل، خداوند هیچ دخالتی نمی‌کند و تنها مؤمن است که روحیه‌اش تقویت و صرفاً به دلیل این قوت روحی، بر مشکلات چیره می‌شود. اکنون موارد متعددی از سخنان طرح شده در طی همین سه جلسه را می‌آوریم که با مطالب فوق تناقض دارد و در آن‌ها واگذاری واقعی (که فراتر از صرف تقویت روحیه شخص متوکل می‌باشد) و نیز دخالت مستقیم خداوند در امور شخص متوکل مطرح و حتی گاه به آن تصریح شده است:

◆ ما کار خود را به او سپرده‌ایم تا از ما دفاع کند.

◆ در گیر و دار منازعات هستی، این وکیل توانای او (خداوند متعال) است که با

تدبیر خود امور موکلش را به سامان می‌رساند.

♦ توکل بزرگترین حربهٔ یک مؤمن است... چون محبوب او را می بیند و می یابد و به یاریش می شتابد.

♦ (خدایا) تو قول دادی به من که خود را به تو واگذار کردم کمک کنی.

♦ توکل را باید در جانمان متجلی کنیم. واقعاً باور کنیم که او باید بخواهد. اگر تمام اسباب هم جمع شوند و او نخواهد، امر محقق نمی شود. حتی اگر برحسب ظاهر اسباب فراهم نشود، ولی او بخواهد، امر محقق می شود... اگر توکل را بفهمیم، چه زمانی که از اسباب مادی استفاده می کنیم، چه زمانی که به وضوح یافته ایم از اسباب مادی کاری بر نمی آید، در پس این اسباب او است.

♦ متوکل کسی است که در عین این که تمام اسباب طبیعی مشکل را انجام می دهد، همواره به یاد دارد که مسبب الاسباب: رافع همه مشکلات و حلال همه مصائب است.

♦ در این آیه می گوید: «و کفی بالله و کیلاً» اگر کارهایت را به او سپردی دلت قرص باشد، او کارهای تو را بهتر از خودت اداره می کند.

♦ خدا برای وکالت کافی است. اگر کارها را به او سپردی او بهتر از هر انسانی کارهای تو را تدبیر می کند.

♦ من کوشش انسانی خود را مرتکب شدم. وظیفه ام را انجام داده ام. حالا نوبت او است که از من پشتیبانی کند. او هم راست می گوید که گفته من از بنده خوبم حمایت می کنم، حتماً حمایت می کند. او وکیل من است.

♦ (در توضیح آیه 3 و 4 سوره الطلاق): کسی که تقوا پیشه کند، خدا برای او راه خروج قرار می دهد، بن بست ندارد. تو هر کجا گیر کرده باشی، در هر مخصصه ای، اگر تقوا داشته باشی راه خروج را او می گشاید. کوشش کرده ای، اسباب مادی را فراهم کردی، [روزی] نرسیده، او می رساند. باور داشته باشیم. من در مقاطع مختلف این آیه را با گوشت، پوست و استخوان خود لمس کرده ام. شما هم می توانید، خدا را باور کنید. ببینید از جاهایی که شما احتمال نمی دهید به کمکتان می آید. با مرور دو دسته عبارات فوق، تعبیر «در این مرحله بین مؤمن و غیر مؤمن فرقی نیست و توکل واقعیت خارجی

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۳۷
را عوض نمی‌کند.» و «موانع را خودِ خدا کنار نمی‌زند.» مقایسه کنید با «سپردن کار به
خدا، برای دفاع او از متوکل» و «سامان‌دهی امور متوکل، توسط خدا» و «(در اثر توکل)
خدا کارها را بهتر از خودت اداره می‌کند.» و به‌ویژه این تصریح سخنران که مکرراً با
گوشت و پوست استخوانش دریافته «وقتی با توسل به اسباب مادی، روزی نرسیده، در
اثر توکل، خدا روزی را رسانده است.»

در تعریفِ پیشین، خداوند هرگز به نفع شخص متوکل وارد صحنه نمی‌شد، بلکه فقط
این مؤمن بود که قوی شده و از موانع بالاتر قرار می‌گرفت، اما در عبارات فوق،
خداوند در صحنه است. مؤمن متوکل را یاری و آموزش را تدبیر می‌کند. مشکلات
مؤمن را رفع و مصائب او را حل می‌کند. اگر مؤمن تلاش کرده ولی نتوانسته جلب
روزی کند، او روزی را می‌رساند و...

اگر این‌ها تناقض نیست، پس تناقض چیست؟ جالب این‌جا است که سخنران یادشده،
زمانی که به دریافت فطری و وجدانی خود از توکل نظر نموده، عباراتی موافق با معنای
صحیح توکل بیان کرده، اما در تحلیل نظری توکل سخت به بیراهه رفته است.

برداشت اشتباه از سخن مرحوم علامه طباطبایی

سخنران جلسه در ارائه‌سند یا قرینه‌ای برای تعریف خود از توکل گفت: این را حالا اگر
می‌خواهید در تفاسیر هم مراجعه کنید، در تفسیر المیزان ایشان بحث کوتاهی «بحث فی
التوکل» مطرح کرده، ده سطری توضیح داده، خلاصه‌اش همین بود که من خدمتتان
گزارش کردم. یعنی علامه طباطبایی هم به همین نتیجه رسیده که برای رسیدن به
هدف، ما موانع طبیعی و ماورای طبیعی داریم. نسبت به موانع طبیعی باید کوشش
بشریمان را انجام دهیم. کاری که توکل می‌کند، ارتقای روحی و روانی ماست، به
طوری که ما را بالا می‌برد تا بتوانیم آن موانع را درنوردیم. در غیر این صورت باید
بگوییم سلسله علل و اسباب طبیعی دیگر اثر نکند یعنی آتش نسوزاند، من توکل
کرده‌ام آتش هم آمد نباید خانه من را بسوزاند. آتش می‌آید می‌سوزاند، چه من توکل

کرده باشم چه نکرده باشم. می‌گویند می‌خواستی اسباب لازم را فراهم کنی تا این اتفاق نیفتد... اگر کسی سلسله اسباب و علل طبیعی را پذیرفته باشد، به راحتی نمی‌تواند کنارش بگذارد. پس توکل چه می‌کند؟ ما را قوی می‌کند.

در نقد سخنان فوق باید گفت: اولاً علامه طباطبایی در مدرکی که بدان استناد شده، از تأثیر توکل بر روحیه شخص مؤمن سخن گفته‌اند و نه از انحصار تأثیر توکل در ارتقای روحی. این مطلب را هم به مناسبت آیه 173 سوره آل عمران بیان نموده‌اند که ترجمه‌اش چنین است: «این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنان گفتند: مردم [شکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند، از آن‌ها بترسید! اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین وکیل ماست».

در این آیه، از مؤمنانی سخن گفته شده که به واسطه توکل بر خداوند، روحیه‌ای قوی و تزلزل‌ناپذیر دارند و علامه طباطبایی به این مناسبت، اثر توکل را در تقویت روحیه بیان نموده‌اند. این، با نتیجه‌گیری و تعریف مورد نقد ما، فاصله شگرفی دارد.

ثانیاً علامه در پایان این بحث مختصر، به بحث تفصیلی‌تری که قبلاً در جلد اول المیزان راجع به توکل انجام داده، ارجاع می‌دهد. ایشان در آنجا، پس از ذکر آیات 3 و 4 سوره الطلاق: «هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او می‌گشاید و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد و هر کس برخدا توکل کند، او را کفایت می‌کند. خداوند کار (مورد نظر) خود را به سرانجام می‌رساند...».

نوشته است: آیه به نحو اطلاق دلالت دارد که هر کس تقوای الهی پیشه و بر او توکل کند هر چند اسباب عادی که ما آن‌ها را اسباب محسوب می‌نماییم بر خلاف مسئله کم کند، خداوند او را کفایت می‌کند و قطعاً آن امر که به صلاح اوست واقع می‌شود.

ایشان پس از ذکر آیاتی می‌فرماید: خداوند سبحان به هر واقعه‌ای که مشیت و اراده‌اش بدان تعلق گیرد، راهی دارد، گرچه راه‌های عادی و شناخته شده در این امر ناکارآمد باشد. علامه سپس دلیل این حکم را وجود اسبابی شمرده که بر ما پوشیده و نامعلوم است اما خداوند علیم بدان‌ها احاطه علمی دارد و به آن‌چه می‌خواهد، از طریق آن‌ها دست می‌یابد. ایشان در ادامه، این عبارات را آورده که می‌توان آن را نقض مطالب مورد

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۳۹

انتساب به ایشان، توسط سخنران مذکور دانست: همه مسببات اعم از آن چه که اسباب عادی اقتضا می‌کند یا خیر، اندازه‌ای دارد که خداوند قرار داده (و تقدیر نموده) و ارتباطاتی با سایر موجودات و روابطی وجودی با غیر از خود دارد که خداوند می‌تواند از طریق آن‌ها بدان دست یابد، گرچه اسباب عادی به آن‌ها راه نداشته باشد، چرا که همه این روابط و ارتباطات وجودی از سوی خدای متعال قرار داده شده و در برابر او منقاد و تسلیم‌اند. پس آیه حکم می‌کند که خداوند بین همه چیز ارتباطاتی قرار داده است و می‌تواند از طریق آن‌ها به هرچه می‌خواهد دست یابد و این نفی علیت و سببیت بین اشیاء نیست، بلکه نشان دهنده آن است که همه آن‌ها به دست خداست و او هر طور که بخواهد آن‌ها را می‌گرداند. (همو، 76 و 77)

ملاحظه می‌شود که سخنان مرحوم علامه طباطبایی با آن چه در سخنرانی به ایشان نسبت داده شده تا چه حد تفاوت دارد. ایشان هرگز توکل را محدود به قوی شدن روح انسان ندانسته و آثار توکل را بسیار فراتر شمرده است. علامه؛ نتیجه توکل را دخالت خداوند در امور عالم به نفع مؤمن، البته از طریق سلسله اسباب دانسته و نگرانی سخنران یاد شده در مورد بی اثر شدن سلسله علل و اسباب - در فرض تأثیرگذاری توکل در جهان خارج - را با توضیح خود مرتفع نموده‌اند.

بنابراین طبق نظر مرحوم علامه طباطبایی، در فرآیند توکل، خداوند در امور بنده متوکلش دخالت می‌کند و با به میان آوردن اسباب و عللی که بر او پوشیده است، جریان امور را به مصلحت بنده‌اش می‌گرداند. با توجه به سخنان فوق، پاسخ مثال ذکر شده توسط سخنران، بر اساس مبنای علامه بسیار ساده است.

ایشان فرض اثر خارجی داشتن توکل را، در مثل، چنان دانست که آتش آمده باشد، ولی به دلیل توکل کردن شخص، خانه‌اش را نسوزاند، و این را به منزله رد و نقض «سلسله اسباب و علل طبیعی» شمرد. در حالی که بر مبنای علامه، مشکلی ندارد که آتش بیاید اما خانه شخص متوکل را نسوزاند. به این دلیل که اسباب دیگری در میان آمده و نتیجه را تغییر داده است و البته این اسباب جدید را - که علامه از آن‌ها به غیر عادی تعبیر نمود - خداوند، برای کمک به شخص متوکل در کار آورده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری در بحث «توکل»

نتیجهٔ مباحث گذشته این که در مباحث مورد نقد از توکل، بر یک مبنا و پایه، پیش نیامده، بلکه بحث ایشان بر روی سه مبنا شناور است و در هر بخش از بحث خود، بر اساس یکی از این مبانی سخن گفته است. این سه مبنا عبارتند از:

♦ تفسیر افراط‌گرا از مسبب‌الاسباب بودن خداوند به نحوی که گویا هیچ سببی جز خدای متعال، حتی در طول و به‌اذن او معنا ندارد.

♦ تفسیر تفریط‌گرا از مسبب‌الاسباب بودن خداوند تا جایی که واگذاری امور به او از سوی شخص متوکل، تنها به جهات روحی و روانی محدود گشته، گویا خدای متعال در امور مادی یا فراتر از مسائل روحی انسان، نقش و تأثیر کمتری دارد، یا ندارد! ایشان علیرغم تأکید زیاد بر گسترهٔ سیطرهٔ الهی و اوج معنای توکل، در این دسته از سخنان، توصیفات مذکور را به شدت می‌شکنند.

♦ تفسیر صحیح از معنای توکل نیز در عبارات ایشان دیده می‌شود ولی خارج از جریان بحث و چهارچوبی که در تعریف توکل ارائه کرده است. در واقع ایشان، گاهی معنای صحیح توکل را که فطرت خداشناسی هر کس بر آن صحنه می‌گذارد و وجداناً دریافت می‌شود، مطرح نموده است، ولی در تحلیل خود نتوانسته آن را توضیح دهد و از آب درآورد. (ر.ک. به: بخش «سخنان متناقض راجع به توکل»)

معنای صحیح توکل را از کلام شخص سخنران وام می‌گیریم که ذیل آیات اول سورهٔ طلاق (به تعبیر ایشان زیباترین آیات توکل) گفته است: توکل (یعنی) واقعاً باور کنیم که باید او بخواهد. اگر تمام اسباب جمع شوند و او نخواهد، امر محقق نمی‌شود حتی اگر برحسب ظاهر اسباب فراهم نشود ولی او بخواهد امر محقق می‌شود... اگر توکل را درست بفهمیم، یعنی چه زمانی که از اسباب مادی استفاده می‌کنیم چه زمانی که بالعیان یافته‌ایم از اسباب مادی کاری بر نمی‌آید، در پس این اسباب او است.

در عبارات فوق - صرف‌نظر از این اشکال که قید «مادی» برای اسباب دلیلی ندارد و مطلب شامل کلیه اسباب می‌شود - روح توکل منعکس است: اگر اسباب معهود و

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۴۱
متداول فراهم آید و او نخواهد، نتیجه حاصل نمی‌شود، و اگر اسباب متعارف و شناخته
شده فراهم نیامده باشد، اما خداوند بخواهد، نتیجه به دست می‌آید.

این، نه به معنای نقض نظام اسباب، بلکه به دلیل تسلط کامل خداوند بر همه اسباب
است، به نحوی که آن‌ها را به نفع بنده متوکل خود، به جریان می‌اندازد. عبارت نقل
شده اخیر از مرحوم علامه طباطبایی را به یاد آورید: همه این روابط و ارتباطات
وجودی از سوی خدای متعال قرار داده شده و در برابر او منقاد و تسلیم‌اند، پس آیه (3)
و 4 سوره طلاق) حکم می‌کند که خداوند بین همه چیز ارتباطاتی قرار داده است که
می‌تواند از طریق آن‌ها به هر چه می‌خواهد دست یابد و این نفی علیت و سببیت بین
اشیاء نیست، بلکه نشان دهنده آن است که همه آن‌ها به دست خداست و او هر طور
که بخواهد آن‌ها را می‌گرداند.

خدای متعال در ورای همه اسباب، حضور و دخالت دارد و اثرگذاری همه مؤثرات و
اسباب به سبب او و تحت اشراف او است. با جمع همه اسباب، اگر او نخواهد، امر
محقق نمی‌شود و اگر انسان همه اسباب را فراهم کرده ولی مقصود حاصل نشده باشد،
چنان چه خدا بخواهد مقصود را می‌رساند. «ان الله بالغ امره» «خداوند کار (مورد نظر)
خود را به سرانجام می‌رساند.»

ابهام در بحث توکل، ایراد نابه‌جا در بحث توسل

معلوم شد که بحث ارائه شده در توکل، اشکالات اساسی و ساختاری داشته، بر اصول
ثابتی مبتنی نیست. این طبیعی است که با مبنای غلط و تعریف ناصحیح از یک حقیقت
(مانند توکل) نمی‌توان به نقد حقایق دیگر پرداخت. با معنای غلط توکل نمی‌توان
معنای صحیح توسل را به دست آورد و محک زد.

سخنران مورد نظر، البته به مشروعیت توسل، به عنوان حکمی قرآنی و اسلامی اذعان
نموده، اما از سویی ادعا کرده که برخی افراد «توسل‌اژه را به جای توکل به ذات ربوبی
نهاده‌اند». یا «حاشییه‌ای به نام توسل را جای یک متنی به نام توکل قرار داده‌اند».

عجیب این‌جا است که ایشان، در رویکردی تناقض‌آمیز، گاه به استناد معنایی افراطی از توکل و گاه با معنایی تفریطی از آن، «توسل» را مورد ایراد قرار داده است.

♦ ایشان از یک سو با اتکا به برداشت افراط‌گرا از توکل گفته:

— کسی که توکل کند، خدا او را کافی است به هیچ‌کس احتیاج ندارد، اصلاً مگر کسی جز او هست که تأثیری داشته باشد که ما بخواهیم به غیر او متوسل شویم.
— کسی که به او توکل کند به غیر او نیاز ندارد، بی‌نیاز است از متوسل شدن به درگاه دیگران.

— متوکل را خدا کافی است و لازم نیست سراغ چیز دیگر برود.

این مبنای غلط، جایی برای توسل باقی نمی‌گذارد، چون اساساً هیچ مؤثری جز خدا پذیرفته نشده و مستلزم انکار هر سببی غیر از خداوند حتی در طول و به اذن او است.

در مقابل می‌گوییم: کسی که به خدا توکل می‌کند، او را مسبب الاسباب می‌داند، و به نظام اسباب که خداوند قرار داده متمسک می‌شود، چه اسباب مادی و چه اسباب غیرمادی توسل به اولیای الهی نیز، به عنوان اسباب و وسائلی که خداوند قرار داده است، از این قبیل می‌باشد.

♦ سخنران یادشده از سوی دیگر، گاه با اتکا به برداشت تفریط‌گرا از توکل گفته: «وکفی بالله وکیلا» اگر کارهایت را به او سپردی دلت قرص باشد، او کارهای تو را بهتر از خودت اداره می‌کند، البته بخش طبیعی‌اش به عهده من است، بخش ماوراء طبیعی‌اش به عهده وکیل [خداوند] است.

در این موضع‌گیری، ایشان یک‌باره خدای مسبب الاسباب را که در مبنای افراط‌گرا، «کسی جز او نبود که تأثیری داشته باشد» و انسان متوکل به او «بی‌نیاز از متوسل شدن به درگاه دیگران» بود، آن‌قدر پایین می‌آورد که کارها بین او و انسان تقسیم می‌شود، چنان‌که می‌گوید: خدایا من هر کاری از دست خودم برمی‌آمد کردم، همه اسباب مادی را فراهم کردم، اما از این‌جا به بعد نوبت تو است.

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۴۳
نتیجه این مبنا - علیرغم تفاوت بنیادین با مبنای قبل - باز هم می‌شود نفی توسل
به غیر خدا، با چنین جمله‌ای: باور کنید که وقتی کار را به او بسپاریم و کوشش انسانی
خودمان را هم کردیم دیگر کار تمام است و لازم نیست به سراغ اسباب دیگری برویم.
در این مبنا کارها دو بخش می‌شود؛ بخش اول را انسان انجام می‌دهد، بخش دوم را به
خدا می‌سپارد و دیگر جایی برای توسل به شخص ثالثی نمی‌ماند.

چنانچه ملاحظه شد، این تعارض پنداری‌ها، اولاً ناشی از خطا در تعریف توکل بود.
اما در رویکرد صحیح به توکل، مؤمن ضمن آن‌که همه تأثیرها را تحت سیطره دائمی
خدای متعال می‌داند، و اعتقاد دارد که توکل موجب دخالت گره‌گشای خداوند در امور
بنده‌اش می‌شود، توسل به اولیای الهی را نیز یکی از اسباب مؤثر در عالم می‌شناسد که
البته مانند سایر اسباب، اثرگذاریش به اذن الهی است. مسبب‌الاسباب بودن خداوند
هرگز به معنی نرفتن ما به سراغ اسباب نیست. شخص متوکل به سراغ همه اسباب
معقول و مشروع می‌رود ولی هیچ‌یک را مستقل در تأثیر نمی‌داند.

به این آیه کریمه توجه کنید: «و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم و گروهی از جنیان
پیش روی او به اذن پروردگارش کار می‌کردند و هر کدام از آن‌ها که از فرمان ما
سرپیچی می‌کرد، او را عذاب سوزان آتش می‌چشانیم. آن‌ها هر چه سلیمان می‌خواست
برایش درست می‌کردند، معبدها، تمثال‌ها...». (السبأ، 12 و 13)

در این آیات، مواردی از قدرتهای غیرمادی و غیرطبیعی حضرت سلیمان علیه‌السلام
مطرح شده است. اما این که جناب سلیمان (علیه‌السلام) از جنیان بخواهد تا فی‌المثل
برای او معبدی بسازند، با آن که بهره‌گیری از اسباب غیرمادی و غیرطبیعی است،
ابداً جای اشکال و ایراد ندارد. البته همین اسباب غیر مادی هم تحت سلطه فراگیر الهی
قرار دارند.

توسل به اولیای خدا نیز، از نقطه نظر نظام اسباب، از سنخ دست یازیدن به دیگر اسباب
قرار داده شده از جانب خدای متعال است. سخن نهایی این که اساساً توسل، در ذیل
عنوان توکل می‌گنجد نه در مقابل آن.

تسری خطا از بحث توکل به توسل، و سپس به موضوع شأن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

از تعریف صحیح توکل روشن است که مؤمن به جز خدا را وکیل نمی‌گیرد زیرا تنها او را غالب و مسیطر بر همه اسباب می‌داند. بنده خدا کجا و در دست داشتن سرخ همه امور و مسبب الاسباب همه سبب‌های عالم بودن کجا؟ هر چند که آن بنده، عبد مکرم و والاترین شخص شخص در عالم هستی، یعنی رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد، که او نیز هر چه دارد از خدا دارد، پس وکیل مؤمن، و مقصد و مقصود او در توکل، تنها خدا است و نه حتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم).

البته در آیات متعددی از قرآن کریم، وکیل بودن از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نفی شده است، اما اساساً کلمه «وکیل» در این آیات، به معنای مطرح در بحث توکل، یعنی «کسی که همه امور به او واگذار می‌شود» نیست:

♦ «... فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انت علیهم بوکیل» (الزمر، 41)، یعنی: هرکس هدایت را بپذیرد به نفع خود اوست و هرکس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می‌گردد و تو عهده‌دار کار آنها نیستی.

♦ «و لو شاء الله ما اشركوا و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل» (الانعام، 107)، یعنی: و اگر خداوند می‌خواست، آنها (به اجبار) شرک نمی‌ورزیدند، و تو را نگهدار آنها قرار ندادیم، و تو عهده‌دار کار آنها نیستی.

سیاق آیات فوق، تکیه بر این معنا است که هدایت امری اختیاری و نفع و ضررش متوجه خود شخص است و خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید تو نگهدار آنها و (یعنی وکیل) عهده‌دار ایمان آنان نیستی، و وظیفه نداری آنان را به ایمان مجبورسازی، کما این که خداوند، خود نیز اگر می‌خواست آنان را اجبار می‌کرد تا شرک نورزند، اما نخواسته است.

این مطلب را خداوند با تعابیر مختلف به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده: «وکیل آنان نیستی»، «نگهبان آنان نیستی»، «انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر»، یعنی:

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۴۵
تو فقط تذکر دهنده‌ای، تو سلطه‌گر بر آنان نیستی، «ما انت علیهم بجبار»، یعنی: و تو
مأمور به اجبار آنها (به‌ایمان) نیستی. ملاحظه نمایید که آیات فوق، هیچ ربطی به بحث
جاری در «توکل» ندارد، اما سخنران مورد نظر، بحث را به این مطلب سرایت داده و
گفته، خدا گفت: «وکیل یکی بیشتر نیست، آن هم خودم هستم. هیچ‌کس دیگر در
وکالت من نقشی ندارد.» شاخص‌ترین فرد هم که می‌توانست بگوید، پیامبر است...
ببینید چقدر افراد دیگر را می‌آوریم و مقامات الهی را به آنان می‌دهیم. خود خدا
می‌گوید: «گل سرسبد که رسول الله (صلی الله علیه وآله) باشد، او هم وکیل نیست. هر
کس می‌خواهد توکل کند، به خود من توکل کند.

ایشان با ربط دادن این دو موضوع، ضمناً بر تحلیل بی‌ضابطه‌ای که در ارتباط بین
موضوع «توکل» و «توسل» برقرار کرد، اصرار ورزیده و آیات نفی وکالت پیامبر اکرم
(صلی الله علیه وآله وسلم) را به معنای نفی رویکرد غلطی از توسل نیز دانسته، با این
که دیدیم آیات مذکور هیچ ربطی به توسل و حتی توکل ندارد.

وی از سویی، مضمون خطاب الهی را در آیاتی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
فرموده «تو مبلغ هستی و وکیل ایمان مردم نیستی»، چنین بیان کرده: پیامبر! حواست را
جمع کن تو فقط نامه رسان من هستی.

چنین تعبیری قطعاً شایسته شخصیت والایی نیست که خداوند فراوان از او به بزرگی
یاد کرده و از جمله فرموده: «هر کس که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده...»
(النساء، 80) و «تا تو در میان آن‌ها هستی عذابشان نمی‌کنم». (الانفال، 33) و فرموده:
«حتماً به این شهر [مکه] قسم می‌خورم، در حالی که تو در آن ساکن هستی». (البلد، 1 و
2) به علاوه، سخنران یاد شده، در همین جلسات، با استناد به آیات قرآنی گفته: پیامبر
یک سری شئون دارد یک شأن پیامبر معلم کتاب و حکمت است غیر از ابلاغ پیام... ما
را تهذیب نفس می‌کند... در منازعات مردم قاضی هم هست.

بزرگداشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از شعائر الهی، قرآنی و نشانه
تقوای دل است، و بسیار جای تعجب دارد که سخنران مذکور، علیرغم تصریح به برخی

شئونات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، به دلیل ناتوانی در تحلیل مباحث، چنان تعبیر ناشایستی را درباره آن حضرت به کار می برد!

مجدداً یادآور می شود، این که وی گمان کرده کسانی از مسلمانان، سهمی از توکل را که مختص به خدای متعال است، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) واگذار نموده اند، ناشی از خلطی است که ایشان در تعریف توکل انجام داده و تفصیل آن گذشت.

البته باید بار دیگر تأکید کرد که یک علت دچار شدن به چنین تناقضاتی در زمینه های مختلف اعتقادی، چه توکل و توسل و چه شأن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، ناتوانی در بررسی و جمع بندی جهات تحلیلی این موضوعات است و در ابتدای مقال تأکید نمودیم که این گونه ضعف ها در کنار تهور در طرح مباحث، یکی از آسیب های عقیدتی زمان را شکل داده است.

نتایج مقاله

چنان که گفته شد، در این نوشتار قصد بر آن بود که علاوه بر بررسی و نقد مباحث ایراد شده توسط یک چهره روشنفکر دانشگاهی و روحانی، در موضوع «توکل» و «توسل»، به محک زدن روش و توانایی تحلیل گری وی، که در سال های اخیر به بازنگری در حوزه وسیعی از اعتقادات دست زده، بپردازیم. ملاحظه شد که ایشان در تعریف توکل، دچار تناقضات قابل توجهی شده است. از جمله با تأکید بر «عدم دخالت خداوند در امور مؤمن متوکل» و محدود شمردن آثار توکل، صرفاً به «تقویت روحیه شخص متوکل»، ادعایی را مطرح نموده در تعارض با:

♦ تسلط استثناء ناپذیر خداوند بر همه امور و اسباب در عالم وجود، که عقل و فطرت، بر آن گواهی می دهد.

♦ معنای قرآنی توکل، که از جمله در آیات 3 و 4 سوره الطلاق (و به تعبیر ایشان زیباترین آیات توکل) فرموده: «هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او می گشاید، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد و هرکس برخدا توکل کند، او را کفایت می کند. خداوند کار (مورد نظر) خود را به سرانجام می رساند...».

نقدی بر «تحلیل» و «قدرت تحلیل» یک روشنفکر دینی در موضوع «توکل» و «توسل»-----۴۷
و در تناقض با سخنان دیگر خود وی، از جمله این که:

♦ خداوند از مؤمنِ متوکل «دفاع و پشتیبانی می‌کند»، «امور او را به سامان می‌رساند»، «رافع همه مشکلات و حلال همه مصائب او است»، «کارهای او را بهتر از خودش اداره می‌کند».

♦ ... کوشش کرده‌ای، اسباب مادی را فراهم کردی، [روزی] نرسیده، او می‌رساند. باور داشته باشیم. من درمقاطع مختلف این آیه را (الطلاق، 3 و 4) با گوشت، پوست و استخوان خود لمس کرده‌ام.

تعارضات دیگری را نیز مرتکب شده:

♦ مسبب الاسباب بودن، خداوند متعال را گاهی تا مرز نفی همه اسباب غیر از خداوند پیش برد، در صورتی که تأثیرگذاری اسباب، در نظام و با اذن الهی، کاملاً سازگار با مسبب الاسباب بودن خداوند است.

♦ (با وجود اذعان به مشروعیتِ توسل، در رویکردی تناقض‌آمیز) رأی افراطی فوق درباره نظام اسباب را به منزله بی‌نیازی از وسیله قرار دادن اشخاص دانست، در حالی که توسل به اولیاء خدا نیز از جمله اسباب و وسائل قرار داده شده و مأذون الهی است.

♦ آیاتی که وصف وکیل بودن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نفی نموده است، بی‌جهت به‌موضوع توکل ربط داد، و تعبیر ناصحیح و ناشایستی را به آیه کریمه نسبت داد. (البته این که توکل نمودن، منحصر به خداوند است، از واضحات می‌باشد).

♦ درباره ارتباط توکل با مسبب الاسباب بودن خداوند، با انتسابی غلط، مدعی شد علامه طباطبایی نیز مانند وی، قبول اثر خارجی برای توکل را، به منزله نقض نظام اسباب دانسته، اما ملاحظه شد که علامه معتقد است خداوند در امور بنده متوکلش دخالت می‌کند و با در میان آوردن اسباب و عللی که بر او پوشیده است، جریان امور را به مصلحت بنده‌اش می‌گرداند.

آخرین سخن این که جا دارد اندیشمندان و نظریه‌پردازان دینی و هم‌چنین مخاطبان آنان - فارغ از جو‌زدگی‌های گذرای اجتماعی و سیاسی - دغدغه بیشتری نسبت به صحت و

48-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
استواری مباحث دینی داشته باشند و قبل از ورود به مباحث مبنایی تر، توان خود (یا
گوینده مورد علاقه خود) را، در مباحث ساده تری بسنجند و محک بزنند.

کتابشناسی

- 1- قرآن کریم.
- 2- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، سازمان تبلیغات اسلامی، 1404 هـ.ق.
- 3- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب حوزه، قم، 1363 هـ.ش.
- 4- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی علیه السلام، مشهد، 1408 هـ.ق.
- 5- احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، انتشارات سید الشهداء، قم، 1405 هـ.ق.
- 6- جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربیه، دارالعلم للملایین، بیروت، 1376 هـ.ق.
- 7- حرعاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1409 هـ.ق.
- 8- فراهیدی، احمد بن خلیل، کتاب العین، مؤسسه دار الهجرة، قم، 1409 هـ.ق.
- 9- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365 هـ.ش.
- 10- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1361 هـ.ش.
- 11- همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، قم، 1378 هـ.ق.
- 12- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن (ترجمه)، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، 1374 هـ.ش.
- 13- طوسی، محمد بن الحسن، انتشارات دارالتقافه، نجف اشرف، 1414 هـ.ق.
- 14- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 هـ.ق.
- 15- نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک وسایل الشیعه، مؤسسه آل البیت علیه السلام، قم، 1408 هـ.ق.